

محقق التاريخ

تاريخ کرمان و پادشاهی ساسانیان

نویسنده:

دکتر اسکندر فرزند ملا گشتاسب کرمانی

تدوین و ویرایش:

شهاب‌الدین سمنانی

گودرز رشتیانی

فروهر

تهران - ۱۳۹۸

سرشناسه	: ملا اسکندر
عنوان و نام پدیدآور	: محقق تاریخ: تاریخ کرمان و پادشاهی ساسانیان / نویسنده اسکندر فرزند گشتاسب کرمانی
مشخصات نشر	: تصحیح و پژوهش شهاب‌الدین سمنان، گودرز رشتیانی، تهران: سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۱۲ ص: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۴۴-۲۷-۴
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
بازداشت	: کتابنامه.
یادداشت	: نمایه.
بند دیگر	: تاریخ کرمان و پادشاهی ساسانیان.
موضوع	: کرمان -- تاریخ -- قرن ۳ - ۷ ق.
موضوع	: Kerman (Iran) -- History -- 9 - 13th century
موضوع	: ایران -- تاریخ -- ساسانیان، ۲۲۶ - ۶۵۱ م.
موضوع	: Iran -- History -- Sassanids, 226-651
شناسه افزوده	: سمنان، شهاب‌الدین، ۱۳۷۲-، مصحح
شناسه افزوده	: Semnan, Shahab Al-Din
شناسه افزوده	: رشتیانی، گودرز، ۱۳۵۶-، مصحح
رده بندی کنگره	: DSR ۱۵
رده بندی دیویی	: ۵۷۰/۷۲۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۷۰ ۲۷۶

محقق تاریخ تاریخ کرمان و پادشاهی ساسانیان

نویسنده: ملا اسکندر فرزند گشتاسب
تصحیح و پژوهش: شهاب‌الدین سمنان و گودرز رشتیانی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

طراح جلد: سیامک جمشیدی‌زاده
چاپ و صحافی: پردیس دانش
چاپ: اول، ۱۳۹۸
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

همه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

تکثیر، انتشار و ذخیره‌سازی تمام یا بخشی از این اثر به هر شکل (چاپی، الکترونیکی و...) و با هر هدف بدون مجوز از ناشر، غیرقانونی و قابل پیگرد است. این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.



مؤسسه فرهنگی انتشاراتی فروهر
نشانی: خیابان حافظ، نرسیده به چهارراه کالج، کوچه بامشاد، پلاک ۳، سازمان جوانان زرتشتی (فروهر)، تلفکس: ۸۸۸۰۹۶۶۵

مرکز پخش و فروش: خیابان انقلاب، خیابان فلسطين جنوبی، پلاک ۲۶۱، تلفکس: ۶۶۴۶۲۷۰۴

فهرست مطالب

۷	 مقدمه
۳۵	 [دیباچه]
۳۶	 ابتدای کتاب محقق‌التاریخ
۴۳	 پادشاهی اردشیر بابکان
۴۶	 سلطنت شاپور بن اردشیر
۵۰	 پادشاهی نرسی بن بهرام
۵۱	 پادشاهی هرمز بن نرسی
۵۴	 پادشاهی شاپور بن شاپور
۵۵	 پادشاهی اردشیر بن شاپور
۵۵	 پادشاهی یزدگرد بن شاپور
۶۲	 پادشاهی بهرام گور
۶۳	 پادشاهی یزدگرد بن بهرام که او را یزدگرد سلیم گفتند
۶۵	 پادشاهی بلاش
۶۵	 پادشاهی قباد
۶۸	 پادشاهی انوشیروان عادل
۷۱	 پادشاهی هرمز بن نوشیروان
۷۲	 پادشاهی خسرو بن هرمز
۷۱	 پادشاهی شیرویه بن خسرو
۷۵	 پادشاهی اردشیر بن شیرویه
۷۵	 پادشاهی گُرازه که او را فرابین گفتند
۷۵	 پادشاهی خرّاد
۷۶	 پادشاهی پوران دخت

٧٦	پادشاهی آزر می دخت
٧٦	پادشاهی فرخ زاد
٧٧	پادشاهی یزدگرد بن شهریار
٩٢	تاریخ نامه
٩٥	کتابنامه
٩٩	نمایه

مقدمه

سرزمین پهناور کرمان که امروز بزرگترین استان ایران محسوب می‌شود، قه‌متی بلندای تاریخ ایران‌زمین دارد. به گواهی الواح به جامانده از روزگار هخامنشیان، دایره‌ش برای ساخت کاخ شوش، چوب جگ (شیشم) را از گنداره^۱ و کارمانیا^۲ به شوش آورده است. در الواح باروی تخت جمشید، از کارمانیا در کنار یک اسم خاص به کارگیش^۳ که احتمالاً بالاترین مقام سیاسی کارمانیا بوده و عموماً در تباد با مفرین آنجا به شوش نام برده شده است. نام فارسی‌باستان قوم کارمان در تورانیوی^۴ عیلامی که دوبار در الواح منتشر نشده آمده و نیز در زبان یونانی استار منعکس گشته است. هرچند ریشه شناسی این کلمه جدال برانگیز بوده است تقریباً ارتباط آن با دو واژه «کرم» و «میان» همیشه مورد توجه بوده است.

از دوران باستان، اطلاعات مشخصی که بت‌زمان آن به حد و حدود کارمانیا و تغییرات سرحدی آن در طول زمان پی‌برد، در دسترس نیست. از آنجا که در کتیبه‌های سلطنتی هخامنشیان هیچ‌گاه به عنوان یک ایالت جداگانه ازو یاد نشده، می‌توان احتمال داد دست‌کم تا زمان داریوش اول^۱ قسم از پارس محسوب می‌شده است؛ کمالینکه وزنه هرمی شکل داریوشی که در کرمان امروزی به دست آمده و در ارمیتاژ نگهداری می‌شود، مؤید این استدلال است.

^۱ Gandhara

^۲ Carmania

^۳ Karkis

^۴ H. kur-ma-nu-ya

با این حال، از بعضی جهات کارمانیا می‌بایست از پارس جدا شده باشد؛ زیرا در زمان اسکندر ساتراپی مستقلی بود بر کرانه دریای پارس و غرب هرموز که از مشرق به گدروزیا^۱ محدود می‌شد. بعضی نویسندگان دنیای باستان، بیابان‌های بالادست را که تا سرزمین پارت گسترده شده، «کارمانیای کویری» نامیده‌اند تا از مقر اصلی کارمانیا که سرزمینی آباد و حاصلخیز بوده، جدا سازند.

بیشترین اطلاع از کارمانیا مربوط به اردوکشی اسکندر است، اما منابع اطلاعات چندانی از ساکنان آنجا ارائه نمی‌دهند. کارمانی‌ها به مانند پارس‌ها و مادها مردمان جنگجو بودند با این تفاوت که اسب در سرزمین آنها کمیاب بود و حتی جنگ‌بیر از خران استفاده می‌کردند. توصیف مختصری از جغرافیای کارمانیا توسط استرابو^۲ و اطلاعات توپوگرافی بیشتری به قلم بطلیمیوس برای ما به جا مانده است؛ کارمانیا عنوان مقر این سرزمین و هارموزا^۳ (نزدیک میناب امروزی) به عنوان بند اصلی آن مشخص شده‌اند. با این حال، کرمان قرون میانه و امروز در موقعیت و هارداشت^۴ دارد که اردشیر بابکان ساخته است.

بنا به روایتی از طبری، اگر بزرگ‌ترین به آن اطمینان کرد، سابقه حضور اعراب در کرمان به روزگار شاپور ذوالاکتف^۵ بازمی‌گردد. در زمان خلافت عمر، ابوموسی اشعری حاکم بصره ربیع بن زیاد را برای فتح کرمان فرستاد. او سیرجان را گشود و پیمانی با مردم بم منعقد ساخت، پس به کرمان رسید. حاکم بحرین عثمان بن ابی‌العاص ثقفی حمله دیگری به کرمان انجام داد و مرزبان آنجا را در جزیره ابرکاوان (قشم امروزی) کشت. بلافاصله پس از آن، در سال ۲۹ هـ. / ۶۴۹/۶۵۰ م. یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی به کرمان آمد و توسط لشکری از اعراب تعقیب گشت اما برف مناطق کوهستانی کرمان، مهاجمان را از پای درآورد و به شاهنشاه اجازه گریختن به خراسان داد، هرچند در نهایت بخت با او یار نبود.

^۱Gedrosia

^۲Kármana

^۳Hármouza

^۴Veh-Ardašīr

مشخصات این اولین ماجراجویان عرب که سر از کرمان در آورده بودند، در دست نیست؛ یعقوبی اما از به قدرت رسیدن یکی از آنان در روزگار عثمان صحبت می‌کند که سالانه دو میلیون درهم خراج و دوهزار برده، پیشکش خلیفه می‌کرده است. محیط سخت کرمان به وضوح فتح آن را یکی از سخت‌ترین فتوح و فرآیند گروش کرمانیان را به اسلام، طولانی‌تر کرد. جامعه زردشتی در بردسیر (کرمان) متمرکز شد و اگرچه هرروز رو به کوچک شدن بود، اما تا قرن نوزدهم دوام یافت. بسیاری از مؤمنان زردشتی که بر دین آبا اجدادی خویش ایمان راسخ داشتند، در قرون اولیه اسلامی به مناطقی مثل کوهستان بارز (بارز) تریختند.

در اواسط قرن سوم هجری، کرمان و فارس تحت لوای یعقوب لیث صفار درآمد و ره را برای دسترسی او به اهواز و عراق فراهم کرد. مورخ محلی کرمان، افضل‌الدین ارسر، ب شورش مردم جیرفت که توسط کوفج (حاکمان جبال بارز) حمایت می‌شدند، دست یعقوب لیث خبر می‌دهد. این رویداد می‌تواند در نتیجه لشکرشای یعقوب، به جبال بارز برای اسلامی کردن آن منطقه باشد.

آبادانی کرمان در روزگار آل‌بویه و سپس سلجوقیان، به خاطر موقعیت مناسب آن و قرار داشتن بر کناره دریای ارس، دسترسی به سواحل اقیانوس هند و از دیگر سو به داخل فلات ایران، گسترش پیدا کرد. سلجوقیان و ترکمانان وابسته به آنها بر غزنویان در نبرد دندانقل ۴۳۱ ق، آل سلجوق را بر خراسان مسلط کرد و سیستان و کویر بزرگ کرمان نیز برای جمعیت جدیدی از ترکمانان شد. در سال ۴۳۴ ه.ق بردسیر پایتخت کرمان از داری‌الاهیم اینال و قرا ارسلان قاورد بن چغری بگ داوود مورد حمله قرار گرفت، اما مذهب‌الدوله وزیر ابوالکلیجار در مقابل آنان به دفاع برخاست. هرچند نمی‌پیش از مرگ امیر بویه در ۴۴۰ ه.ق، کرمان به طور کامل توسط قاورد گشوده شد. به این ترتیب، حکومت تقریباً صد و چهل ساله سلجوقیان در کرمان، که در حکم یک پادشاهی مستقل در دل امپراتوری سلاجقه بزرگ بود، آغاز گشت.

کتاب «تاریخ سلجوقیان کرمان» که در سالهای آغازین قرن یازدهم به قلم محمدبن ابراهیم خییسی نوشته شده، بازتاب دهنده تاریخ کرمان در این دوران است. این کتاب گرچه چند قرن از موضوع تاریخی خود فاصله دارد، اما از آن جهت که بر متون کهنه‌تری مثل *عقدالعلی للموقف‌الاعلی* که برای ملک دینار حاکم غز نوشته شده استوار است، اهمیت به سزایی دارد.

سلجوقیان کرمان در نهایت به سبب اختلافات درون‌خاندانی ضعیف گشتند و روزگارشان به سر آمد. از آن پس، مؤیدالملک در ۶۱۰ ه.ق در جیرفت، بم و بردسیر به زعم علاءالدین محمد خوارزمشاه، حکومت را به دست گرفت. سرانجام در سال ۶۱۰ ه.ق امیر براق حاجب، که ابتدا در دستگاه قراختائیان بود و با گروه به اسلام به زبان اتابک غیاث‌الدین پیرشاه برگزیده شد، در کرمان به تخت نشست. او وقعه خود را با تأیید سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه منکوبرنی تثبیت کرد و حادثه قتل‌خانیان را ایجاد کرد که تا آغاز قرن ۸ هجری و تحت انقیاد مغولان دوام داشت.

در سال ۹۰۸ ق کرمان از آق‌قویونلوها به صفویان دست به دست شد. در اوایل سلطنت شاه اسماعیل، توسط قبیله استاجلو اداره می‌شد که اولین حاکم آن محمدخان استاجلو بود. در زمان شاه طهماسب، استاجلو کرمان را از کف داد و آن را برای قبیله افشار واگذاشت اما افشارها نیز نتوانستند آن را برای همیشه نگه دارند و مناقشات قبیله‌ای آنها، شاه عباس را واداشت تا کرمان را به گنجعلی‌خان که اصالتاً کُرد بود، بسپارد.

گنجعلی‌خان از ۱۰۰۵ تا ۱۰۳۴ ق بر کرمان حکومت کرد و به اعتبار وفاداری به شاه عباس را به نیکی به عمل آورد. فرمانروایی او در سالهای اوج قدرتش تا مرز قندهار گسترده شده بود و بلوچستان و قائن و سیستان را شامل می‌شد. اقدامات عمرانی او شامل مساجد و کاروانسراها و باغ‌ها و حمام‌ها، نام او را در تاریخ کرمان به نیکی زنده نگه داشته است. در زمان گنجعلی‌خان جامعه زردشتیان به شاه عباس شکایت بردند و حاکم را متهم به تخریب خانه‌های غیرمسلمانان به بهانه فعالیت‌های عمرانی کردند. این مسأله شاه عباس را به

تحقیق واداشت و نهایتاً خود به کنگان سفر کرد و متوجه شد که گنجعلی خان مقصر نیست. وی پس از بازگشت به اصفهان، دستوری به حمایت از زردشتیان صادر کرد که نزد آنها به «خیرات شاه عباس» معروف شد. با این حال، آنها عموماً تحت فشار مالیاتی سنگینی بودند که در قالب جزیه بر آنها تحمیل می‌شد. تاورنیه^۱ جهانگرد فرانسوی که سه ماه در کرمان به سر برده، جمعیت آنها را ۱۰۰۰۰ تن تخمین می‌زند. در عهد شاه سلیمان، علمای مسلمان فرمان اخراج زردشتیان را صادر کردند و آنها ناچار به خروج از شهر و سکنی گزیدن در بیرون شهر شدند، جایی که بعداً به نام آنها دروازه گبری نام گرفت و در آن آشکوبی جدید بنا کردند. همین برخوردها و فشارهای ظالمانه باعث می‌شد جمعیت زردشتی، افغانان مهاجم را به عنوان فرصتی برای دفع زحمت خویش بنگرند. بر سر منابع مانند گزارش هلندیان و دستنوشته‌های کروسینسکی^۲ از همکاری این دو گروه بحث می‌کنند. با این حال، اقامت کوتاه افغانان چیزی جز آهنگ هراس و ویرانی در نواحی کرمان و کرمانیان نخواند.

در فاصله سقوط صفویان و برآمدن قاجاران، کرمان علی‌رغم تحولات سیاسی بزرگی که ایران را تکلیف داد، در ناشیو نبات و در سایه امنیت حاکمان محلی خود بود. منابع اصلی کرمان در قرن نوزدهم که از سوی حکومت مرکزی افشار و زند نوشته‌اند، به کرمان به چشم یک ایالت حاشیه‌ای نگریسته اند؛ در مقابل، گزارش‌های اروپاییان (به ویژه سامان کهانی هند شرقی) و نویسندگان محلی قرن ۱۹ (مانند وزیر کرمانی)، کرمان را به عنوان یک فضای پرتنش، و اغلب تحت کنترل نخبگان محلی که فشار و آزار هماهنگ بودند، ترسیم می‌کنند. سرانجام، تمایل خانواده‌های برجسته محلی برای مداخله در رقابت مدعیان تاج و تخت، کرمان را به سوی بزرگ‌ترین فاجعه مدرن خود، یعنی تخریب بخش‌های وسیعی از شهر و قتل عام و کور کردن حدود ۳۰۰۰۰ نفر در سال ۱۲۰۹ ق / ۱۷۹۴ م پیش برد.

کرمان، با وجود اینکه موقعیت جغرافیاییش در پیرامون پادشاهی قاجار قرار داشت، مرکز وقایع مهم متعددی در این دوره مهم انتقالی در تاریخ ایران بود. از نظر سیاسی، کرمان هیچ‌گاه به خوبی در حکومت قاجار ادغام نشد. اداره این ولایت، مالیات‌گیری، زمینداری، تجارت و نهادهای مذهبی، همه در سیطرهٔ نخبگان محلی بود که ارتباط با گماشتگان قاجاری را نیز در انحصار خود داشتند. در این دوره نخبگان کرمانی ارتباطات جامعهٔ خود با تجارت خارجی را، خصوصاً از راه سرمایه‌گذاری در کشاورزی تجاری و تولید فرش تشدید کردند. این تغییرات اقتصادی در کنار گسترش زمینداری و کنترل اداری بر مناطق روستایی وسط سرگان شهری، به تحکیم یک اقتصاد ترکیبی منطقه‌ای پیرامون شهر کرمان کمک کرد.

کرمان، تا دهه‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۰۰، سرچشمه‌ای از تلاطمات ملی‌گرایانه و مشروطه‌طلبانه شده بود و روش نکران و فعالان کرمانی در گردهم‌آوری یک ائتلاف انقلابی علیه استبداد قاجار، در آستانهٔ انقلاب مشروطه نقشی کلیدی ایفا کردند.

اوضاع زردشتیان

با ورود اسلام به ایران و شکل‌گیری خلافت‌های اوی و عباسی، اوضاع زردشتیان که محکوم به تغییر دین و یا پرداخت جزیه بودند، بسیار وخیم می‌نمود. تعدادی از آن‌ها در سدهٔ دوم هجری پس از سلطهٔ عرب مسلمان بر ایران، رهسپار هندوستان شدند و جامعهٔ پارسیان هند را تشکیل دادند. قصهٔ سنجان منظمه ایست به پارسی که داستان مهاجرت دشوار و غم‌انگیز آنان را بازگو می‌کند، هرچند به گواهی منابع تاریخی بسیاری از موبدان و هیربدان در هیاهوی فتوحات عربی - اسلامی جان خویش را از دست دادند، اما به گواه همان منابع آتش آتشکده‌های مزدیستان ایران در بسیاری از نقاط تا سده‌ها پس از ورود اسلام به ایران افرخته بود.

زردشتیان دوران سختی را در زمان حکومت صفویان گذراندند و بارها با آزار

و تغییر اجباری دین روبه رو شدند. صفویان می‌خواستند که آنان را مجبور به پذیرش اسلام و مذهب شیعه کنند. در اوایل قرن ۱۶ میلادی، شاه عباس زردشتیانی را در حاشیه پایتخت جدیدش اصفهان ساکن کرد. مناطقی را که زردشتیان در آن‌ها سکونت داشتند، گبر محل، گبرآباد یا گبرستان می‌نامیدند. اروپاییانی که از آن مناطق بازدید کرده‌اند، در مورد گبرها زندگی فقیرانه و ساده ساکنان آن جا را تأیید کرده‌اند. جانشینان شاه عباس، به اندازه او در رابطه با زردشتیان ملایمت به خرج نمی‌دادند و همان‌طور که گفته شد، زردشتیان نیز تلافی کردند. لارنس لاکهارت^۱ درین باره می‌نویسد:

محمد باقر مجلسی و محمد حسین و اطرافیان آنها نسبت به زردشتی‌ها در ایران با خشونت رفتار می‌کردند. در زمان پادشاهان سابق صفوی، این مردم بدبخت زجر و آزارها دیده بودند، و لیکن صفی‌الملک و میرزاها در زمان شاه سلطان حسین تشدید شد. این پادشاه بعد از جانشین به تخت سلطنت فرمانی به منظور مسلمان کردن اجباری زردشتیان صادر نمود. در سال ۱۶۹۹ سراسقف آنقره شاهد اجرای این فرمان مخصوصاً در حسن آباد، یعنی قسمت زردشتی نشین اصفهان، بود و عدول زیادی از زردشتی‌ها ناچار اسلام آوردند. آتشکده آنها ویران به جای آن مدرسه و مسجدی بر پا شد. ولی زردشتیان قبل از این عمل موفق شدند که از بی‌احترامی مسلمانان به آتش مقدس جلوگیری کنند و آن را به کرمان ببرند، زیرا در آنجا درباره مذهب آنها کم‌تر سخت‌گیری می‌شد. در کرمان نیز با این عده چنان به بدی رفتار کردند که متنی‌های طایفه غلجایی به رهبری محمود در سال ۱۷۱۹ از آنجا گرفتند، زردشتیان نه تنها مهاجمان را دشمن خود ندانستند، بلکه آنها را ناجی و آزاد کننده خود محسوب داشتند.^۲

^۱ Lawrence Lockhart

۲. لاکهارت، لارنس، *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۶۳.

زردشتیان در دوره قاجار، روزگار سختی را می‌گذراندند. سیاحانی که در آن زمان از ایران بازدید کرده‌اند، گزارش‌هایی از وضع رقت بار آنان ارائه داده‌اند. براساس نوشته‌های آنها زردشتیان در خطر همیشگی آزار توسط مسلمانان زندگی می‌کردند، دیوار خانه‌های آنان باید از دیوار خانه‌های مسلمانان کوتاه‌تر می‌بود و آنان باید خانه‌هایشان را با علامت‌های خاصی نشان‌دار می‌کردند. زردشتیان نمی‌توانستند خانه جدید بسازند یا خانه خود را تعمیر کنند. روش‌های مختلفی برای تشویق و اجبار آنها به تغییر دین، به کار برده می‌شد. مثلاً اگر یکی از اعضا خانواده به اسلام می‌گروید، کلیه میراث به وی تعلق داشت.

آنان بسیاری از خدمات عمومی جامعه محروم بودند. هنگامی که آنان در بازار خرید می‌کردند، حتی دست زدن به میوه‌ها و خوردنی‌ها را نداشتند. آنان مورد ضرب و ستم قرار می‌گرفتند و مکان‌های مذهبی‌شان مکرراً مورد اهانت قرار می‌گرفت. تهدید آزار به امری روزمره برای آنان تبدیل شده بود. قتل آنان مجازاتی در پی نداشت. دختران آنان ربوده می‌شدند و مجبور به پذیرش اسلام و ازدواج با مسلمانان می‌شدند. در روزهای بارانی آنان مجاز به داشتن چتر یا حضور در انتظار عمومی نبودند. ریزش بار بر مسلمانان آبی که به بدن و لباس آنان برخورد می‌کرد، می‌توانست باعث عذاب مسلمانان شود. در یزد زردشتیان به هنگام رفتن به خانه مسلمانان مجبور به قبول دادن شالی در زیر پایشان بودند تا از نجس شدن فرش‌ها جلوگیری شود. آنان همچنین از اسب سواری نیز محروم بودند و تنها می‌توانستند قاطر یا الاغ برانند. نیز هنگام مواجهه با یک مسلمان آنان باید پیاده می‌شدند.

زردشتیان مجبور به پرداخت مبالغ هنگفتی به عنوان جزیه بودند که روز به روز آنها را فقیرتر می‌کرد و حتی مراحل اخذ آن نیز همراه با توهین و تمسخر و بی‌حرمتی بود. این شرایط دردناک باعث شد پارسیان هند که تا آن موقع ثروتمند شده بودند و توانسته بودند بنگاه‌های اقتصادی بزرگی ایجاد کنند، به یاری هم‌کیشان خود بشتابند و صندوق‌های رفاهی برای کمک به زردشتیان ایران آماده کرده و فرستادگانشان به ایران اعزام شدند. نخستین فرستاده

پارسیان «مانکجی لیمجی هاتریا» بود که توانست با تلاش بی‌نظیر خود جامعه زردشتی در حال نابودی آن زمان را نجات دهد. او در سال ۱۸۵۴م./ ۱۲۷۱ق. به نمایندگی از سوی «انجمن اکابر صاحبان پارسی» برای تحقیق از چگونگی حال زردشتیان به ایران سفر نمود. مسیر حرکت وی در ورود به ایران چنین بود که ابتدا وارد بندر بوشهر گردید، سپس به شیراز رفت و به سیاحت داراب و فیروزآباد پرداخت و از راه تخت جمشید و سیوان به سوی یزد رفت. شهر یزد که بیشترین زردشتیان ایران را در خود جای داده بود، نیاز به اصلاحات اساسی در جنبه‌های مختلف دینی و غیردینی داشت. اولین کار مانکجی در یزد ساخت دو دخمه خوب بود که وجه آن را پارسیان پرداخت نموده بودند. کتیبه‌ای که در بنای «آتش بهرام» یزد به تاریخ ۱۸۵۵م. وجود دارد، مبین ریاست ایزد اقامت اوست. سپس به ترتیب اقدام به بازسازی دخمه کرمان و بنای دخمه نشت در همان نمود.^۱

وی وضعیت زردشتیان را این بار بدین صورت گزارش نمود:

«چون این بنده به ایران رسید به رنجش‌ها و آزارهای بسیار دریافت کرد که از ستم ابراهیم دشتی و آنت‌های آسمانی و دست‌اندازی‌های مردمان ستمکار و با کم‌آاران، این گروه آن‌چنان خسته و پایمال گشته‌اند که پریشان‌تر از ایشان کسی در جهان نخواهد بود و ازین رو چنان بی‌دانش و بینش گشته‌اند [که] سپید و سیاه را از هم دیگر جدا نمی‌توانستند کرد و نیک و بد را در نزد خودشان برابر و یکسان می‌پنداشتند».^۲

مانکجی لیمجی توانست با کوشش بسیار اصلاحاتی در روستای بهبود موقعیت زردشتیان در ایران ایجاد کند و بدین منظور از علمای یزد دعوت کرد.

۱. بویس، مری، «مانکجی لیمجی هاتریا در ایران»، چیستا، ۱۳۶۴ (سال سوم)، شماره ۶، صص ۴۲۷، ۴۲۸.

۲. از خطابات مانکجی، به نقل از: نائیبان، جلیل و جواد علیپور، «مانکجی لیمجی و جامعه زردشتیان ایران عصر قاجار»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، شماره ۱، صص ۱۶۰-۱۲۹.